



۲۰۲۰/۱۰/۲۲



س. ح. روغ

یک مباحثه در باره زبان «پارسی دری»

قسمت اول

خوانندگان گرامی! این مباحثه جالب به آریانا افغانستان آنلاین ارسال شده است؛ ما مطابق به پالیسی نشراتی خود به نشر آن می پردازیم، امیدوار هستیم مورد توجه خوانندگان قرار گیرد، به تاریخ ۲۰۲۰/۱۰/۱۹ در ذیل یک یادداشت جناب عزیز آریانفر، مترجم و پژوهشگر، بحثی دایر شد که به دوستان علاقمند پیشکش می شود. متن مطابق به اصل نشر می شود، صورت نگارش و انشاء و املاي جناب عزیز آریانفر از نگارش معیاری دری، و حتی از نگارش معیاری «فارسی» بسیار می لغزد؛ چنین لغزش از جانب ایشان که خود را مدافع «فارسی» می دانند، قابل دقت است؛

**** **

یادداشت مدیر مسئول:

متن مطابق به اصل نشر می شود؛ صورت نگارش و انشاء و املاي جناب عزیز آریانفر از نگارش معیاری دری، و حتی از نگارش معیاری «فارسی»، بسیار می لغزد؛ چنین لغزش از جانب ایشان که خود را مدافع «فارسی» می دانند، قابل دقت است؛

**** **

تذکر می نویسم که برخی از سایر علاقمندان این موضوع هم در بحث با جناب آریانفر شرکت کردند؛ دوستان می توانند یادداشت های شان را در متن این صحبت، در صفحه جناب آریانفر، مرور کنند.

بخش اول

عزیز آریانفر

یک پرسش بسیار مهم تاریخی [تأریخی]:

چرا پارسی؟

دوستی پرسیده اند: چرا زبان ما که در خراسان، در هرات، سیستان، بلخ و سمرقند و بخارا پدید آمده، و در غزنه به شکوفایی رسیده بود، باید پارسی خوانده شود؛ و چه ربطی به پارس یعنی جنوب و غرب ایران دارد؟
پاسخ: خیلی ساده. به این شرح که:

سرتاسر سرزمین ما نزدیک به ۱۸۰ سال زیر فرمان هخامنشیان پارسی بود. پس از یورش اسکندر هم ده ها و شاید هم صدها هزار پارسی به کشور بلخ و فرارودان سرازیر شده بودند که روشن است زبان و فرهنگ پیشرفته خود را به همراه آورده بودند. زبان یک شاهنشاهی پهناور را با همه شاخ و برگ آن.

سپس هرات و سیستان [و سیستان] نزدیک به پنج سده زیر فرمان [زیر فرمان] اشکانیان و نزدیک به چهار و نیم سده زیر فرمان ساسانیان پارسی بود. بلخ و تخارستان هم سر از ۵۶۷ میلادی یعنی برافتادن دولت هپتالیان تا افتادن [افتادن] ایران به دست اعراب در سده هشتم میلادی در دست ساسانیان پارسی بود.

خوب، هنگامی که ساسانیان پارسی رویکار شدند، زبان شان زبان رسمی گردید. البته، بخشی از واژگان دفتری و دیوانی اشکانیان را به ارث برده بودند. این در حالی بود که اشکانیان خود دستگاه واژگانی دفتری و دیوانی هخامنشیان را به کار می بردند. رویداد بزرگی که در عهد ساسانیان رخ داد، بازنگاری اوستا، رستخیز آیین زرتشتی و مبدل شدن آن به آیین رسمی بود که خود احیای دستگاه واژگانی و دستوری [و دستوری] اوستا را به همراه داشت. این گونه زبان پارسی میانه ساسانی/پهلوی ساسانی آمیزه بی بود از:

بقایای زبان پارسی هخامنشی باستان، بقایای زبان پهلوی اشکانی و بقایای زبان احیا شده اوستایی که بقایای زبان های منقرض شده [شده] باختری/ بلخی و خوارزمی را هم پذیرفته و در خود هضم کرده بود. از تاریخ [تاریخ] می دانیم که بهرام مهران چوبین، سپهسالار دولت ساسانی، پس از جنگ هرات و درهم کوبیدن سپاه تورکان و کشتن خاقان، پس از آن که روابط اش با دربار ساسانی برهم خورد، با لشکر ده هزار نفری به بلخ آمد.

پس از یورش اعراب هم ده ها و شاید هم صدها هزار پارسی به کشور بلخ و پاردریا سرازیر شدند و ده ها هزار دیگر را اعراب به نام موالی با خود آوردند. [آوردند]

خوب، روشن است که با خود زبان و فرهنگ خود را هم آورده بودند. باز هم زبان یک شاهنشاهی پهناور را. سامانیان بلخی هم از بازماندگان پارسیان و از نوادگان سپهدار بهرام مهران چوبین بودند. از همین رو، کشور خود را ایران و زبان خود را پارسی می خواندند.

باید یک نکته را برای همیشه به یاد داشت: همه زبان شناسان جهان با اجماع زبان پارسی نو را ادامه زبان پارسی میانه ساسانی می شناسند؛ و دری به چه درباری یکی از نام های آن و صفت آن است. نه چیز دیگری.

زبان پارسی نه از بطن زبان مرده پهلوی اشکانی زاییده شده، و نه از بطن زبان منقرض شده باختری. هنگامی که زبان پارسی نو ظهور کرد، از برافتادن اشکانیان شش، هفت سده می گذشت و از برافتادن هپتالیان هم چهار سده. پس چگونه امکان دارد زبانی به صلابت و استواری پارسی از بطن یکی از دو زبان مرده به دنیا آمده باشد؟

زبان پارسی نو، یک زبان سیتم و ایرانی جنوبغربی است؛ و با زبان پهلوی ساسانی یا پارسی میانه ساسانی از هر زبان ایرانی دیگری نزدیک تر است. چه به لحاظ دستگاه واژگانی و چه به لحاظ ساختار و بافتار دستوری.

اگر چنین نمی بود، پرسش شما به جد مطرح می گردید که چرا پارسی؟ و چه ربطی به پارس دارد؟

صدها سند در دست است که این زبان نخست پارسی خوانده شده بود؛ و پسان ها دری خوانده شده است. اگر از آثار بر جا مانده از بیت الحکمه بغداد بگذریم، در دوره [دوره] سامانی آثار منثور و منظوم فراوانی هست که ثابت میسازد نام زبان ما پارسی بوده است.

پرسش دیگری است که پارس ها که بودند و از کجا در سه هزار سال پیش به غرب پشته ایران رفته بودند؟

به این پرسش اوستا پاسخ می دهد:

از بامیان و بلخ بامی که پارس نخستین و ایران نخستین بود. پس پارسی بلخی است و بامی و نامی جز این ندارد و از همین رو چه در میان عامه مردم، چه در جهان و چه در درازای تاریخ [تاریخ] به همین نام یاد شده است.

س. ح. روغ

جناب آریانفر «پاسخ خیلی ساده» ای را که نوشته اید، تأیید نمی کنیم، شما جریان یک تکوین بسیار پیچیده و چندین جانبه فرهنگی را هموار کاری می کنید:

نخست /پارسی/ از/پارتی/ می آید؛ و منظور از/پارسی دری/ همان/پارتی دری/ است؛ نام زبان پارتی/پارسی در فرهنگ ما، یعنی در فرهنگ ایران شرقی، هیچ مناسبتی با /پارس استخر/ ندارد، این که این زبان در آغاز «پارسی» بوده است و بعد «دری» نامیده شده است، این حقیقت دارد؛ و این به جریانات تکوین کوشانیان و جدا شدن حوزه قدرت شان از پارت ها بر میگردد، زبان دری نام زبان کوشانیان است، از این نظر وقتی میگوییم زبان «پارسی»، حقیقتاً ما به یک زبان اشاره داریم که منشأ آن سرزمین خود ما است؛ اما این «پارسی» اصلاً معادل «فارسی» نیست؛ «فارسی» یک کلمه عربی است؛ و مفرس است؛ و منظور از آن قطعاً «پارس استخر» است؛ یعنی عرب، حاکمیت ساسانی را که در هم کوبیده است «فرس» میخوانده است؛

دوم - اشکانیان، همان پارت ها بودند؛ و نه اشکانیان و نه پارت ها هیچ ربطی و مناسبتی با ایالت پارس در استخر ایران نداشتند؛ اشکانیان و پارت ها «افغان» بودند؛

سوم - زبان و شعر و فرهنگ پارتی دری به تصریح و تأکید همه پیشکسوتان فرهنگ ایران کنونی: نفیسی، بهار، کزازی و دیگران از ایران شرقی به پارس کنونی مهاجرت کرده است و در آن جا پذیرفته شده و دگرگون شده است؛ این سخن پرتو نادری کاملاً دقیق است که «من زبان دری را از ایرانیان پارس نیاموخته ام»؛ ملایری حتی یک گام جلو بر می دارد و هرگونه نسبت در میان پهلوی ساسانی و زبان دری را قطعاً مسترد می کند؛ و به تصریح تأکید می کند که زبان دری یک زبان متفاوت بود که به وسیله استخری ها برگرفته شد؛ و بر زبان های معمول در پارس تحمیل شد؛ این سخن شما که «اشکانیان خود دستگاه واژگانی دفتر و دیوانی هخامنشیان را به کار میبردند» دقیق نیست؛ اشکانیان بر میراث و فرهنگ سلوکی متکی بودند؛ «پهلوی» و «پهلوانی» به معنای «پارتی» است؛ «پهلوی» نام بلخ هم بوده است، معنای این که پیش از یونانیان، بلخ همدست پارت ها بوده است؛ و «پهلوی اشکانی» به معنای «زبان پارتی» است؛

«بهرام مهران چوبین» یک پارتی بود و در اندیشه و ادعای احیای حاکمیت پارت ها بود؛ و علیه ساسانیان قیام کرد؛ بهرام چوبین اصلاً از «پارس» نه بوده است؛ و سامانیان نیز «بازماندگان پارسیان» نه بوده اند؛

چهارم - این بیان شما که نوشته آید: «باید یک نکته را برای همیشه به یاد داشت: همه زبان شناسان جهان با اجماع زبان پارسی نو را ادامه زبان پارسی میانه ساسانی می شناسند و دری به چه درباری یکی از نام های آن و صفت آن است. نه چیز دیگری. زبان پارسی نه از بطن زبان مرده پهلوی اشکانی زاییده شده و نه از بطن زبان منقرض شده باختری. هنگامی که زبان پارسی نو ظهور کرد، از برافتادن اشکانیان شش، هفت سده می گذشت و از برافتادن هیتالیان هم چار سده پس چگونه امکان دارد زبانی به صلابت و استواری پارسی از بطن یکی از دو زبان مرده به دنیا آمده باشد؟»

این بیان خود را نخست باید ثابت بسازید؛

دو مفهوم سینم و سنتم بسیار کهنه هستند و از تبویب زیانشناسی در حوزه ما خارج شده اند؛

پنجم - در میان بلخ و اوستا از یکطرف و بعد پارس استخر از طرف دیگر، هیچ نسبتی وجود نه داشته است؛ اوستا هیچ تذکری از پارس ها نه دارد؛ این یک تحریف بسیار خنده آور است؛ در میان ظهور آیین زرتشت در پامیرات، و ظهور پارس ها در استخر، قریب یک هزاره فاصله است؛ بلخ اصلاً «پارس نخستین!!» نه بوده است

چیزی را که پیشکسوتان امروزی تاریخ ساسانیان، به مانند داکتر تورج دریایی، اعتراف و مستدل می سازند، این است که ساسانیان، که آیین زرتشتی را برگزیدید، گذشته خود را با اوستا مطابقت دادند؛ و کنیت خود را به «کیانیان» اوستایی رسانیدند و پیوند دادند؛

این که بخش هایی از سرزمین ما در دوره ساسانی زیر اشغال آنان بوده است، دلیلی بر این نیست که فرهنگ ما از آنان می آید؛ شما مهربان شوید و با این همه آثاری که در ترجمه دارید، بیغرضانه اطلاعات به خواننده جوان افغان پیشکش کنید؛

ششم - «ما همه افغان هستیم!!!» این بیان را ثابت می سازیم!

عزیز آریانفر

با درود و مهر،

در نوشته های شما **یک جهان تناقض و مغالطه** دیده می شود. می کوشم به ترتیب پاسخ بگویم .

اول

منظور شما از پارتی دری دانسته نمی شود که چیست؟ می توانید مستند یک اثر مکتوب را ذکر کنید که در آن چنین اصطلاحی به کار رفته باشد؟

چنین ترکیبی اصلاً ممکن نیست. زیرا پارتی شکل یونانی باستان آپارتیک است و دری به چم درباری یا حتا [حتی] بگذار دره بی یک واژه پارسی نو .

دوم

افغان خواندن اشکانیان هم بسیار شگفتی برانگیز است. خاستگاه پرنی ها/ پهلوی ها/ اشکانیان سرزمین ترکمنستان است. عشق آباد، پایتخت ترکمنستان هم در اصل اشک آباد است؛ و عشق آباد معرب اشک آباد؛ اشک پهلوی هم در نیسا در ۱۵ کیلو متری عشق آباد ظهور کرد؛ و همانا نیسا نخستین پایتخت اشکانیان بود.

کلمه افغان بار نخست در دوره ساسانیان به میان آمد و در دوره اشکانیان اصلاً [اصلاً] وجود نداشت.

واژه ابیگان برای نخستین بار در کتیبه شاپور ساسانی دیده می شود. اب بگان (اب+ بوگ+ ان) یعنی بیخدایان. به این تفصیل که پشتون ها/ افغان ها که در آن هنگام در مناطق مستنگ، ساوول و.... می زیستند، زرتشتی نبودند. از همین رو، ساسانیان آنان را بیخدا خطاب می کردند.

/اب/، نشانه نفی است. در سایر زبان های هند و اروپایی هم چنین است. برای نمونه در آلمانی absagen رد کردن، نفی کردن. اتنورنز پشتون های ابدالی و گرزایی/ غرزایی که نادرست غلزایی خوانده می شود هم روشن است.

اکنون ثابت شده است که ابدالیان در اثر آمیزش سکایی ها با پارس ها و قسما [قسماً] دراویدی ها به میان آمده اند. این تشکل مقارن با دوره [دوره] پادشاهی ساسانیان صورت گرفته بود. از همین رو، در دوره های اشکانیان، کوشانیان و هپتالیان اصلاً [اصلاً] ذکری و نامی از پشتون ها و افغان ها دیده نمی شود. افغان معرب همان ابیگان است.

حالا من سر در نمی آورم که جناب شما چگونه اشکانیان را افغان خوانده اید؟

سوم

شما سخن از جدا شدن اشکانیان از پارت ها بر زبان می آورید و این بسی شگفتی بر انگیز است و نشان می دهد که هنوز فرصت کافی برای مطالعه تاریخ [تاریخ] کوشانیان و همین گونه اشکانیان نیافته اید. این دو قوم خاستگاه های کاملاً [کاملاً]

جداگانه بی داشتند و هیچگاهی هم یکجا نبوده اند که از هم جدا شوند. کوشانیان تخاری بودند و تخاریان یکی از پنج قبیله یوبه شی که از واحه رود چین از گانسو آمده [آمده] بودند. در حالی که میهن پرنی ها/ پهلوی ها/ اشکانیان در گستره ترکمنستان بود.

چارم

این که زبان پارسی نو یا پارسی دری در سرزمین ما تشکیل شد و ظهور کرد و سپس به غرب پشته ایران رفت، تردیدی نیست. اما در این حال باید دو نکته را فراموش نکرد:

یکی این که زبان پارسی نو در درازای پنج سده آزرگار به میان آمد. از جمله سه سده [سده] آن زیر فرمان ساسانیان و دو سده [سده] آن زیر سلطه [سلطه] اعراب. در این حال نباید فراموش شود که در دوره [دوره] اعراب صدها هزار پارسی به بلخ و فرارودان پناه آورده بودند. در هنگام تسلط اعراب زبان پهلوی اشکانی مرده و منقرض شده بود و زبان باختری هم در شمال هندوکش ریشه کن شده بود.

در مورد این که نوشته اید اشکانیان خود دستگاه دفتری و دیوانی هخامنشیان را به کار می بردند، باید خدمت عرض گردد که منطقه پرنی ها یکی از ساتراپ های هخامنشی بود و آن ها با واژگان پارسی هخامنشی آشنایی داشتند. نباید از یاد برد که اشکانیان یک قبیله [قبیله] بسیار کوچک چادر نشین، دشت نورد، کوچی و دامدار بودند و زبان بسیار محدودی داشتند که برای اداره [اداره] دولت پهناوری که اکثر باشندگان آن را پارس ها می ساختند، به هیچ رو بسنده نبود. بررسی های مقایسه یی و آنالیتیک دستگاه های واژگانی هخامنشیان و اشکانیان نشان می دهد که اشکانیان درست از همان واژه ها کار می گرفتند. این را بزرگترین دانشمندان روسی نوشته و ثابت کرده اند. اما این که جناب شما می فرمایید دقیق نیست، لطف فرموده دلایل تان را با آوردن مثال های مشخص بنویسید[.]

پنجم

خوب، این که جناب شما می فرمایید که ما همه افغان هستیم و این بیان را ثابت می سازیم، یک بحث سیاسی است. این که همه ما افغانستانی [افغان!!!!!!] هستیم، نیازی به اثبات ساختن ندارند. ما همه شهروندان کشور افغانستان هستیم. اما ثابت ساختن اینکه ما همه افغان هستیم، بسیار پیچیده است. پیش از همه باید مشخص بسازید که منظور شما از "ما" چه است؟ نمی دانم چگونه ثابت خواهید ساخت که قرغیزها، قزاقها، ازبیکها، ترکمانها، هزاره ها افغان اند؟ گیریم که هم میهنان ما را قناعت بدهید چگونه خواهید توانست باشندگان کشورهای آسیای میانه را و همین گونه بلوچ های ایران و پاکستان را قناعت بدهید که آن ها همه افغان اند.

ششم

نباید سخنان کسی را درست پذیرفت. این که ملایری سخنانی بر زبان رانده است، دلیل بر صحت بودن آن به لحاظ تاریخی [تاریخی] نمی شود. حالا ملایری به کنار، می بینیم که زبان ساسانیان به لحاظ تاریخی [تاریخی] چه زبانی بوده است؟ ساسانیان از بازماندگان هخامنشیان پارسی بودند. هخامنشیان در آغاز از بلخ به پارس رفته بودند و بیگمان آیین نخستین شان زرتشتی بوده، اما باگذشت زمان زیر تاثیر [تأثیر] مردمان بین النهرین، به ویژه یهودان از آیین زرتشتی خود فاصله گرفته بودند. چنین بر می آید که روی هم رفته بیشتر تمایل به لائیسیته داشته اند. یعنی در کل مذهبی نبودند. با این هم تسامح داشتند و اگر منشور کوروش را جعلی نپنداریم، می بینیم که تعصب مذهبی نداشته اند. همچنین اگر بپذیریم که در عهد هخامنشیان [هخامنشیان] اوستا به روی پوست های گاو نوشته شده بود، و اسکندر آنرا آتش زد، به خودی [خودی] خود نشان میدهد که دست کم اگر نه دربار، مردم عادی زرتشتی بوده اند.

هر چه بوده، ساسانیان از بازماندگان هخامنشیان بودند و زبان اصلی و نیایی شان پارسی بود؛ از سوی دیگر پارسیان پنج سده آشکار زیر فرمان اشکانیان بودند و روشن است در درازای پنج سده زبان شان با زبان اشکانیان آمیزش [آمیزش] یافته بود. از همین رو، درست مانند زبان اشکانیان پهلوی نامیده می شد. با رستخیز زبان اوستایی و با رسمیت یافتن آیین زرتشتی، زبان ساسانیان به پیمانانه بسیاری زیر تاثیر [تأثیر] نیرومند زبان اوستایی قرار گرفته بود. درست مانند پارسی و تورکی که زیر تاثیر [تأثیر] زبان عربی است. با تسلط یافتن بر بلخ، بیگمان پاره بی از واژه های زبان باختری / بلخی هم وارد زبان پارسی میانه پهلوی ساسانی شده بود. درست همین زبان پیش از اسلام بر سرتاسر پشته ایران منهای کابلستان حاکم بود و زبان پارسی نو در اثر آمیزش همین زبان با عربی و بقایای سغدی پدید آمد.

هفتم

نباید فراموش کرد که در دوره پنج سده بی فرمانروایی کوشانیان، کیداریان و هپتالیان آیین رسمی سرزمین ما بودایی بود و آیین زرتشتی ریشه کن شده و زبان اوستایی نخستین باشندگان بلخ زیر تاثیر [تأثیر] زبان های کیداریان آمده از تبت و هپتالیان آمده از خوارزم، قرار گرفته بود. برعکس، آیین زرتشتی و زبان اوستایی در دوره چهار و نیم سده بی ساسانیان دوباره احیا و زنده شد.

این ساسانیان بودند که آیین زرتشتی و زبان اوستایی را دوباره به بلخ، هری، تخارستان و سیستان آوردند. از این رو، این ادعا که گویا اوستا ربطی به پارسیان ندارد، بی پایه است. البته، ادعا شده است که پهلوی نام بلخ بوده. اما این ادعا هم پایه ندارد. زیرا پهلوی دقیقاً [دقیقاً] نامی بوده است که داهه بی ها به پرنی ها/ اشکانیان داده بودند.

هیچ سند و مدرکی در دست نیست که بلخ پهلوی بوده باشد. اما باید یک نکته را به سنجش گرفت و آن این که اسکندر و بازماندگانش سرزمین پهناور زیر فرمان خود را به دو بخش تقسیم نموده بودند که پایتخت اداری بخش شرقی آن بلخ بود؛ و مناطق مشهد و مرو و ترکمنستان کنونی و سیستان و... همه در ایالت بزرگ بلخ شامل بود. اما این وضعیت تنها پنجاه سال ادامه داشت و پس از بر افتادن یونانیان دیگر مدار اعتبار نبود. بنابر این، بلخی خواندن پرنی ها/ اشکانیان کاملاً [کاملاً] مفروض و مشروط و به لحاظ زمانی مقید به دوره استیلای یونانیان است و بس.

هشتم

پرسش مشخص من در باره آن چه است که جناب شما آن را پارتی دری خوانده اید. [خوانده اید]. باز هم تکرار می کنم: این اصطلاح را در کدام متن تاریخی [تاریخی] دیده اید؟

س. ح. روع

اول - آریانفر گرامی من از این آورده خود که پارت ها افغان بوده اند، و به طور قطع افغان بوده اند، دفاع می کنم؛ و شما را مطمئن می سازم؛ مفهوم افغان یک هزار سال پیش از ساسانیان مطرح شده است؛ این که «ما همه افغان هستیم» این یک بحث سیاسی نیست؛ این یک بحث «ضد سیاسی» است؛ این بیان شما:

«اکنون ثابت شده است که ابدالیان در اثر آمیزش سکایی ها با پارس ها و قسماً درآویدی ها به میان آمده اند. این تشکل مقارن با دوره پادشاهی ساسانیان صورت گرفته بود» چنین بیان نخست باید از سلامت خود امتحان بدهد!

دوم - بهرام مهران چوبینه پارتی بوده است و ادعای اصلی وی احیای سلطنت پارت بوده است؛ تورج دریایی این سخن را تأیید و تأکید می کند؛

این که شما نوشته اید پارتیان برخی واژگان هخامنشیان را به کار می برده اند، بر اثر مجاورت بعید نیست؛ پارس و پارت فقط چند صد کیلومتر فاصله داشته اند؛ اما نخست ژاله آموزگار به تصریح نوشته است که پارتی یک زبان جداگانه بوده است؛ و ما به دقت نشان می دهیم که زبان پارتی به کجا رسیده است؛ و دوم پارتیان/اشکانیان اساساً بر میراث سیاسی و دیوانی و فرهنگی سلوکی متکی بوده اند؛ میراث سلوکی ها یک میراث هخامنشی نه بوده است؛

این بیان شما:

«ساسانیان از بازماندگان هخامنشیان پرسی بودند»

این بیان را از کجا کرده اید؟

اردشیر ساسانی کنیت خود را جعل کرده است؛

ساسانیان بطور جعلی کنیت خود را به کیانیان اوستایی رسانیده اند؛

سوم - آیین زرتشتی به دست پارت ها احیا شد و بلاش پارتی هدایت به جمع آوری اوستا داد؛ کاوه فرخ می نویسد که در باره عناد اسکندر با آیین زرتشتی مبالغه شده است؛ بازنویسی اوستا در دوره اردشیر، با بازنویسی اوستا در دوره خسرو انوشروان، اهداف کاملاً متفاوتی را دنبال می کرده اند؛ در بازنویسی دومی بود که مصرحات آیین مانی هم در آموزش زرتشتی بالا کشیده شد؛ مثال روشن آن ظهور زروان مانی در اوستای زمان انوشروان است؛

کی گفته که هخامنشیان از بلخ به پارس رفته بودند؟

«پهلوی» یکی از نام های بلخ بوده است؛ ماد ها در قرن ۶ ق.م. موقتاً بر بلخ دست یافتند و بعد به هیرمند و سیستان رسیدند؛ بلخ پیوسته دست به دست شده است؛

این سخن شما:

«بلخی خواندن پرنی ها/اشکانیان کاملاً مفروض و مشروط و به لحاظ زمانی مقید به دوره استیلای یونانیان است و بس»

این سخن، بدون «بس»، به این معناست که در دوران یونانوباختری بر پیوند پارت و بلخ تأکید می شده است؛ و این که پارت ها نخست بر علیه یونانوباختر قیام کردند؛ همین رابطه را ثابت می کند؛ اما بلخ، به حیث پایتخت پیشدادیان، پیوند ناگسستگی با پارتیان/اشکانیان داشته است؛

و این سخن شما:

«بلخ ذیل بامیان می آید و از همین رو آن را بلخ بامی می گفتند. از مطالعه دقیق شهنامه می توان دید که پایتخت ایران نخستین بامیان بوده است. پارس نخستین، و ایران نخستین، بامیان بوده و در آغاز در دوره پیشدادیان بلخ ذیل بامیان از مضافات بامیان بوده است: بلخ بامی. به گمان غالب، در دوره کیانیان بلخ بر بامیان چیرگی یافته...»

هرگاه هرگونه قصد و غرض شما در این بیان را کاملاً به یکسو بگذاریم، این بیان شما در برابر نامشناسی بلخ و بامیان و ایران در هم می شکند؛

مهمترین شاخص رهیاب در چنین مباحث «نامشناسی» است؛ و همین یادداشت های شما نشان میدهند که شما از تبیین نامشناسیک این مسایل عاجز هستید؛

چارم - در دوران ساسانیان، آیین زرتشتی آیین رسمی قرار داده شد؛

رسمی شدن آیین زرتشت در دربار ساسانیان یکی از مسایلی است که در باره دامنه های آن تاکنون دقیق نیاندیشیده ایم؛

رسمی شدن آیین زرتشتی در نزد ساسانیان باعث شد که آیین زرتشتی به حیث یکی از مظاهر سلطه جویی ساسانیان «تحمیل» شود؛ این جریان است که با روند «آزاد» دوران آیین زرتشتی در سرزمین ما تعارض داشته است؛ و گرنه آیین زرتشتی در

سرزمین ما هیچگاهی «بیگانه» نه بوده است؛ مردمان ما تلاش ساسانیان برای «تحمیل» آیین زرتشتی را مسترد کرده اند؛ این که شما نوشته اید با رواج آیین بودایی، «آیین زرتشتی در سرزمین ما ریشه کن شد»، اصولاً نادرست است؛ در دوره بودایی یک «چندین آیینی» بسیار درخشان در سرزمین ما رایج بوده است، که از شاکله های آن یکی هم آیین زرتشتی بوده است؛ در همین دوران یک انحصار آیینی بسیار متعصب در قلمرو ساسانیان مسلط بوده است که مشخصه آن سرکوب بسیار خشن و خونین دیگر آیین ها و دگرآیینان بوده است؛

پنجم - «پارسی دری» همان است که ابن سینا نوشته است؛

ششم - دری هیچ ربطی با درباری ندارد؛ /دری/ از/ آریئوی/ کوشانی می آید؛ این حقیقت را داکتر غیاث آبادی و داکتر اسدالله حبیب دقیق و مستدل روشن ساخته اند؛ «دری» نام زبان کوشانیان است؛ ما هیچ دلیل و هیچ استنادی نمی بینیم که نام دری را واگذار کنیم؛ همانگونه که تاجیک ها هم نام تاجیکی را واگذار نه کرده اند؛ و تلاش های فارس ها برای تحمیل نام «فارسی» را با خشونت مسترد کرده اند؛

عزیز آریانفر

نه غیاث آبادی در زمینه صلاحیت بایسته دارد و نه اسدالله حبیب. پارس و پارسی دست کم سه سده بر پارتی قدمت دارد. دو دیگر همان گونه که گفتیم اشکانیان خود شان خود را پرنی می نامیدند، داهه پی ها آن ها را پهلوانی و پارسیان آپارتیک. یونانیان پارت.

پارس در آثار گزنوفون، هیرودت و کتاب عهد عتیق بارها آمده است. در آثار مصر باستان هم آمده است. در هنگامی که جهانیان با پارس و پارسی آشنا بودند، کسی حتا [حتی] نام پارت را هم نمی شناخت. یونانیان با پرنی ها/پهلوی ها/ آپارتیک ها تنها پس از یورش اسکندر آشنا شدند.

می توانید توضیح بدهید که چگونه پارسی از پارتی گرفته شده است؟

باید مستند اسناد و مدارک مشخص تاریخی [تاریخی] ارایه [ارائه] گردد. آنچه آقای اسدالله حبیب گفته، هوایی است و قابل تایید [تأیید] نمی باشد.

عزیز آریانفر

این که شما مینویسید که دری ربطی به درباری ندارد و از/ آری/ کوشانی می آید، تکرار گفته های استاد واصف باختری است؛ و درست نیست.

یکی این که کوشانیان از گانسوی چین آمده بودند؛ و از قوم یویه شی بودند؛ و زبان شان سکایی خنتی بود که یک زبان سنتم است و ایرانی شرقی. این در حالی است که زبان /آری/ کتیبه رباطک زبان بلخیان بود و یک زبان ایرانی غربی سیتیم می باشد. بلخ ۱۸۰ سال زیر فرمان هخامنشیان بود و پس از یورش اسکندر ده ها هزار و شاید هم صدها هزار پارسی به کشور بلخ آمده [آمده] بودند و روشن است زبان و فرهنگ خود را هم با خود آورده بودند.

Tokhari بارها در تاریخ [تاریخ] چین باستان آمده است و در روم و یونان باستان هم شناخته شده بود.

ممکن نیست که Tahari بوده باشد. این ادعا که گویا دری از تهراری، تهری و دهری گرفته شده باشد، مستند نیست و قابل اثبات نمی باشد. اگر هست، پس لطفاً [لطفاً] یک سند از صورت استحاله این واژه در ادبیات هزارساله زبان باختری بیاورید.

اگر به راستی چنین باشد، پس زبان پارسی دری از گانسوی چین آمده باشد. روشن است چنین ادعایی با همه داده های تاریخی [تاریخی] و علمی در تعارض آشکار است. کما این که واژه هایی از زبان تخاری کوشانیان در تاریخ [تاریخ] ۲۴ جلدی چین باستان هست که آشکارا سکایی بودن آن را نشان می دهد.

این ادعا که گویا اری با افزوده شدن د-دری شده باشد، هم پایه و بنیاد مستند ندارد. درکل زبان های ایرانی، تنها پشتو چنین قاعده یی دارد. پشتو هم آمیزه یی است از پارسی و زبان اوستی سکایی که داستان جداگانه یی دارد. در سایر زبان های ایرانی هرگز چنین قاعده یی نبوده و نیست که مانند انگلیسی، the فرانسوی de و پشتوی /د/ چیزی باشد. در کل هر چیز را باید مستند و به گونه مکتوب ثابت ساخت. آیا سندی هست که نشان بدهد، دری با افزوده شدن /د/، دری شده است؟

عزیز آریانفر

زبانی به نام تاجیکی اصلاً [اصلاً] وجود ندارد و در تاریخ [تاریخ] هیچگاهی از چنین زبانی یاد نشده است. در تاجیکستان در چهار چوب یک پروژه سیاسی در آغاز با خشونت!!! نام پارسی را کنار گذاشتند و نام زبان خود را خلاف همه داده های علمی تاجیکی خواندند و چنین ادعا کردند که گویا زبان تاجیکی ربطی به پارسی ایران و پارسی دری افغانستان [افغانستان] ندارد و از زبان مرده سغدی برخاسته است؟؟؟ عین همان ادعای سیاسی یی که در افغانستان به دلایل سیاسی مطرح شد و گروهی دری را برخاسته از اری و برخی هم برخاسته از پهلوی اشکانی دانستند. اما اکنون تاجیکستانی ها متوجه لغزش خود شده و زبان خود را گویش تاجیکی پارسی یا پارسی تاجیکی می خوانند. در کشور ما هم باید پارسی دری گفته شود. کنار گذاشتن پارسی ناممکن است. میتوانی بگویند که چرا مولانا جلال الدین بلخی هیچگاهی زبان خود را دری نخوانده، و چندین بار پارسی خوانده بود؟

س. ح. روغ

آریانفر گرامی یعنی چی که ما حکم صادر کنیم: «زبان تاجیکی اصلاً وجود ندارد»!! ما بگویم و یا نگوییم تاجیک ها زبان خود را تاجیکی می نامند؛ فقط همین چند ماه پیش از زبان دوست من جناب پدرام شنیدم که می گفت مردم ما به زبان تاجیکی سخن می گویند؛ این که گفته شود تاجیکی یک «لهجه» است؛ و دری یک «لهجه» است، این کدام مشکلی ندارد؛ اما ایرانی های کنونی هم بگویند که «فارسی» ایشان هم یک لهجه است؛ و هر سه لهجه محصولات تأریخی زبان واحد «پارسی دری» هستند؛ دعوا حل شده و حق به حقدار رسیده است! تمام مسأله اینست که حل این غالمغال از موضع ارجاع به فارسی ایران کنونی نه تنها ناممکن است، بل آشکارا یک خیانت است!

س. ح. روغ

آریانفر گرامی!

اول - این که «زبان هخامنشی» و «زبان ساسانی» نداریم؛

دوم - این که زبان دری یا پارسی دری یک زبان مهم در جهان است و ادبیات پربار دارد و می تواند در آینده زبان حوزه تمدنی ما قرار بگیرد؛ این بیان اصلاً مورد تردید نیست؛ ما به این حقایق افتخار می کنیم؛ چون زبان دری/پارسی زبان خود ما است؛ من خودم به زبان دری می نویسم؛

سوم - آنچه که موضوع جنجال است یک چیز کاملاً دیگر است؛ و شما هم در این بحث از موضع روشن حرکت نمی کنید؛ موضوع جنجال این است که ایرانی های کنونی ادعای مالکیت زبان دری/پارسی را پیش کشیده اند؛ و تلاش دارند که «فارسی»

را جایگزین «پارسی دری» بسازند؛ و این ادعا را در دامنه سیطره جویی منطقه یی خود پیش می برند؛ این جریان یک جریان سیاسی است و هدف این جریان دستبرد ایران کنونی بر استقلال تاریخی فرهنگی ما است؛ با این ادعا است که ما مخالفت می کنیم؛ طوری که شما خود تان نوشته اید، ایرانی های کنونی بیایند و بپذیرند که «فارسی» ایران کنونی هم صرف و فقط یک «لهجه» از زبان واحد پارسی/دری است؛ در این صورت این جنجال حل است؛ و معارضه ای ندارد؛ تا وقتی که ایرانی های کنونی به انحصار «فارسی» اصرار داشته باشند، تا آن وقت ما بطور قطع از نام «دری» پاسبانی می کنیم؛ کما این که تاجیک ها کاملاً برحق از نام تاجیکی پاسبانی کنند؛ این جریان که موضع ما است، یک پایگاه مقاومت ملی در برابر سیطره جویی ایران کنونی است و ربطی با تاریخ زبان دری ندارد؛ ایران کنونی باید بداند که در طول تاریخ تلاش هایش برای سلطه جویی بر سرزمین ما شکست خورده است؛ و اکنون هم بار دگر شکست می خورد؛
انتظار من از شما این است که در این معارضه کرسی تان را در این موضع بگذارید!

س. ح. روغ

آریانفر گرامی نخست این بیان از قلم شما که غیاث آبادی و حبیب «صلاحیت بایسته ندارند»، یک بیان پسندیده نیست؛ و حبیب هم «هوایی» نگفته است؛ هم غیاث آبادی و هم حبیب، هر دو، بر کتیبه رباطک متکی هستند؛ واصف باختری برازنده ترین سیمای شعر و فرهنگ دری افغان در پنج دهه اخیر است؛

س. ح. روغ

منظور از /پارتی دری/ این است که ابن سینا، که به همه دلایل از بلخ و ماورالنهر می آمده است، همین/پارتی دری/ را /پارسی دری/ نوشته است؛ خود نام پارت هم دقیقاً به مؤخره /ت/ نمی انجامد؛
پارت به لحاظ ریشه اصلی خود /پاراشت/ /پارشت/ بوده است؛

عزیز آریانفر

دوست عزیز، من می توانم برای تان ده ها مثال از بلخ و ماورالنهر و غزنی و هرات و بدهم که سخن از پارسی دری بر زبان رانده اند. برای مثال فردوسی طوسی . یعنی همه پارتی دری را به اشتباه پارسی دری نوشته اند؟؟؟؟
بارها گفتم که شما پارت یونانی را کنار بگذارید. در هیچ سند مکتوب زبان های ایرانی هیچگاهی کسی از زبانی و قومی به نام پارت و پارتی سخن نگفته است. همه از اشکانیان و زبان پهلوی گپ زده اند.
خوب، گیریم که ریشه پارت پاراشت بوده، پس چرا کسی زبان پهلوی اشکانی را پاراشتی نخوانده است؟ پارسی هم ننخوانده اند. من نمی دانم، اما تا جایی که من در آثار اروپایی خوانده ام، هیچ کسی ادعایی را بدون سند و مدرک نمی پذیرد.

س. ح. روغ

«پس از آنکه به نثر آورده بودند، سلطان محمود سبکتکین حکیم ابوالقاسم منصور الفردوسی را بفرمود تا به زبان دری به شعر گردانید و چگونگی آن به جای خود گفته شود»
اینک آریانفر گرامی «زبان دری» که در مقدمه منصور درج است؛

س. ح. روغ

آریانفر گرامی فردوسی با صراحت /پارتی/ را به /پارسی/ بر می گرداند:

برین سان همی راند فرسنگ سی

پس پشت او قارن پارسی

س. ح. روغ

نی! کسی نگفته که «پارتی دری به اشتباه پارسی دری نوشته شده»؛ چیزی که ما گفتیم این بود که منظور از /پارسی دری/ همان /پارتی دری/ بوده است؛

س. ح. روغ

این که پارت یک تلفظ یونانی است، یا کجایی است، اصلاً مورد بحث نیست؛ و به هدایت شما یک نام را هم کنار نمی گذاریم؛ «پارت» به همین نوشتار «پارت» در کتیبه های آسوری و بابلی و هخامنشی آمده است؛ ضرورتی ندارد که کنار گذاشته شود؛ «پارت» یک توپونیم است؛ «پرنی» یک اتونیم است؛ «پرنی» را نمی توان به جای «پارت» گذاشت؛

س. ح. روغ

چرا/پارسی/ نخوانده اند؟ یعنی چی؟ این سینا با صراحت/پارسی دری/ نوشته است؛ فردوسی با صراحت/قارن پارسی/ نوشته است!

عزیز آریانفر

هیچ کدام شان زبان باختری را نمی دانند و هوایی گز کرده اند.

حالا این ها به کنار، شما استدلال خود را بکنید.

کتیبه رباطک ربطی به زبان دری ندارد.

استاد حبیبی با نوشتن کتاب گمراه کننده مادر زبان دری سر درگمی های بسیاری آفرید. ایشان تاریخ تخاریان را درست نمی دانستند. از همین رو، پیشنهاد کرده بودند که این زبان را باید تخاری خواند.

دو دیگر در سراسر دوره کوشانی، کیداری و هپتالی، با آن که آثار مکتوب بسیاری بر جا مانده در هیچ جایی نام دری دیده نمی شود. از این رو، مبنایی نداریم و سند و مدرکی در دست نیست که چنین ادعایی را تایید کند.

س. ح. روغ

این ادعا که /پارس و پارسی سه سده نسبت به پارت قدمت دارد/، اصلاً دقیق نیست؛

پارت ها یک تاریخ کاملاً روشن دارند و همان مردمی هستند که مؤرخان اسکندر اساکینوی نامیده اند؛ اقامت پارت ها در اورارتو تا ۱۵۰ ق.م. و در جناح غربی آسیای میانه تا ۱۰۰ ق.م. عقب می رود؛ در حالی که کنیت پارس ها اصلاً معلوم

نیست؛ هیچ کس نمی داند که پارس ها از کجا وارد این حوزه شده اند؛ نزدیک ترین احتمال این است که پارس ها کنیت به پارسوهای هندی می رسانند؛ در همه کتیبه های هخامنشی و آسوری و بابلی پارت متمایز از پارس ذکر شده است؛ شما هیچ

مدرکی ندارید که پارت و پارس را با هم خلط بزنید؛ و یا پارس را بر پارت مقدم تر به شمار بدهید؛ /ی/ در آخر/پارسی/ یک مؤخره بسیار مابعدی است و در صورت اصلی و اولی هیچکدام از این نام ها شامل نه بوده است؛ در قدیم /پارسی/ نمی نوشته

اند؛ یعنی پارس داشته ایم اما /پارسی/ که سه سده بر پارت قدمت داشته بوده باشد، نداشته ایم؛

عزیز آریانفر

دوست عزیز،

بیاید برای جلوگیری از خلط مبحث کلمه [کلمه] یونانی پارت را کنار بگذاریم. اگر خواهیم دقیق بر سر پشتون ها بحث کنیم و با این استدلال که پشتون ها سکایی بودند، به تاریخ [تاریخ] سکاییان خیز بزنیم، به یک گستره بیش از ۱۰ میلیون کیلومتر مربع از رود دانبوب تا شرق مغولستان و حتا [حتی] گستره ۲۲ میلیون کیلومتری شوروی پرت می شویم و در تاریخ هم چند هزار سال عقب می رویم و به هیچ نتیجه یی نمی رسیم. شما و پیش تر از شما عده یی ادعا کرده اند که پارس ایرانی از پارت یونانی گرفته شده است. در این حال، هیچ اثباتی برای این ادعا نداریم.

در این جا مشخص بر سر دو دودمان اشکانی و پارسی یعنی هخامنشی ها و ساسانیان بحث می کنیم. این که در گذشته پارس های اریایی چند هزار سال در گستره میان رودهای ولگا و دنیپر می زیستند و با اقوام سلاوی و هندی همزاد و همبند بودند و سمس (?) یک هزار سال در گستره فرهنگ اندرونو در قزاقستان زیستند مطرح بحث ما نمی باشد. همین گونه اصلاً [اصلاً] مهم نیست که پارت ها چند هزار سال قدمت داشتند. ما تنها می توانیم از دوره تاریخ [تاریخ] مکتوب سخن بگوییم، یعنی سر از همان زمانی که در سندی تاریخی [تاریخی] نام آن ها آمده است. تاریخ [تاریخ] پارس ها روشن است؛ پارس ها و پارسوهای هندی که نیاکان پشتون ها اند و در زیرسایه یا سوپ تراپ تبار پشتون ابدالی قرار دارند، به گواهی اوستا از سرزمین کوه های فراتر از پرواز شاهین، یعنی بامیان و بلخ/ پارس نخستین/ و/ ایران نخستین/ به استخر و پاسارگاد آمده بودند. این که پرنی ها/ پهلوی ها/ اشکانیان پسانتر از پارس ها وارد عرصه تاریخ مکتوب شدند، هم نیازی به گفتن ندارد.

گذشته چند هزار ساله بودباش شان در این کانتکست نمی گنجند. من کاملاً [کاملاً] با شما همونوا هستم که هیچ دلیلی نداریم که پارت یونانی و پارس را با هم خلط کنیم. اما شگفتی در این است که جناب شما و کسان دیگری مانند غیاث آبادی و اسدالله حبیب پارت و پارس را با هم خلط نموده و خلاف همه داده های علمی و تاریخی [تاریخی] ادعا می کنید که گویا پارس از پارت گرفته شده است؟ خوب، در این دولت هخامنشیان پارسی دو و نیم تا سه سده پیشتر از اشکانیان تاسیس شده بود، تردیدی نیست. از این رو، در تاریخ [تاریخ] مکتوب زبان پارسی بر زبان پارتی/ پهلوی تقدم دارد. این کار من نیست. همه زبان شناسان جهان با اجماع زبان پارسی کهن هخامنشی را جزو زبان های ایران کهن و زبان پهلوی اشکانی را جزو زبان های ایرانی میانه رده بندی می کنند و این رده بندی در تراز جهانی پذیرفته شده است. این که ی نسبتی موخره مابعد است، با شما بحثی ندارم. زبان پارسی میانه ساسانی پارسیک خوانده می شد که گ ان پسان در دوره نو حذف شده.

نامه هم به شکل نامک نوشته می شد: چنانچه خدای نامک می گفتند.
در پارتی هم عین داستان است. یعنی آپارتیک را یونانیان پارت می گفتند.

س. ح. روغ

آریانفر گرامی اول این که من صرفاً از جانب خودم می نویسم؛ آنجا که می نویسید «بیشتر از شما»، این خطاب بر من وارد نیست؛ این سخن تان را واپس کنید؛ نیز ما به هیچ جایی خیز نمی زنیم؛ ما بحث می کنیم! دوم اینکه من ننوشته ام که پارس ایرانی از پارت یونانی می آید؛ خود داریوش با صراحت/پارت/ را جدا از /پارس/ ذکر میکند؛ این بیان شما: «پارت و پارس را با هم خلط نموده و خلاف همه داده های علمی و تاریخی ادعا می کنید که گویا پارس از پارت گرفته شده است»، قطعاً مسترد می کنم؛ من نه تنها چنین ادعایی نه کرده ام؛ بل اساس همه سوء تفاهم ها، در باره «زبان پارسی دری»، را از همین خلط بحث برخاسته می دانم؛ «پارت» را نگه می داریم، تا در میان پارت و پارس خط روشن کشیده باشیم؛

سوم این که پشتون ها از کجا می آیند جداگانه بحث می کنیم؛ بحث هایی که تا کنون ذیل این مبحث صورت گرفته اند نا دقیق و ناتمام بوده اند؛ شما هم، طوری که از یادداشت های تان معلوم می شود، در این بحث ورود کافی ندارید؛ و کم و بیش دچار پیشداوری هستید؛ بهر حال «تاریخ چند هزار ساله» برای ساک ها که شما می نویسید دقیق نیست؛ تاریخ ساک ها، در آسیای میانه به حوالی ۱۰۰۰ ق.م. می رسد؛ شاید چند سده پیش تر؛

چهارم این که از چیز هایی که قطعاً در تاریخ حوزه ما روشن نیست، آن همان «تاریخ پارس ها» است؛ بیانات شما را در این باره مسترد می کنیم؛ پارس ها از برکت یادداشت های شما دارای «تاریخ» نمی شوند؛ آنچه را ما می شناسیم واقعیت ظهور یک اقتدار در پارس استخر است؛ و بس؛

پنجم این که «پشتون» از «پارسو» نه می آید؛ من می دانم که کسانی این نظر را داده اند؛ این ها همه کمان انداختن در تاریکی بوده است؛

ششم این که پارت ها تاریخ یقینی ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد در حوزه ما دارند؛ اما همه محققان ایرانی به همین نظر اند که تاریخ، و آمد جای پارس ها، را نمی شناسیم؛ من هیچگاهی پارت و پارس را خلط نه نموده ام؛

س. ح. روغ

تکرار می نویسم: /پارسی دری/ از قلم ابن سینا رائج شده است؛ این که پیش از آن نمونه دارد و یا نی می تواند تحقیق شود؛ فردوسی که «قارن پارسی» می آورد؛ مقصودش قارن مهران است؛ بنا بر همه منابع بسیار معتبر، قارن ها همان شاخه غربی پارت ها بوده اند؛ دو اثر بنیادی دری ابن سینا و فردوسی /پارسی/ را به معادل /پارتی/ می آورد؛ دیگر چه سند؟



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک نمایید.](#)